

نظریه سیستم‌ها در عمل

برنامه‌های کاربردی برای درمان
فردی، زوج‌درمانی و خانواده‌درمانی

تألیف

شلی اسمیت آکیونا

ترجمه

دکتر مهرزاد فراهتی

متخصص روان‌شناسی بالینی



فهرست

۷.....	مقدمه مترجم.....
۹.....	سپاسگزاری.....
۱۱.....	پیشگفتار.....
۱۳.....	فصل ۱: مقدمه‌ای بر تفکر سیستمی.....
۲۴.....	فصل ۲: زمینه.....
۴۳.....	فصل ۳: علیت.....
۵۷.....	فصل ۴: ارتباط.....
۷۳.....	فصل ۵: تغییر.....
۸۹.....	فصل ۶: ساختار.....
۱۰۶.....	فصل ۷: تاریخچه و تکامل.....
۱۱۸.....	فصل ۸: روایت‌های اجتماعی و فرهنگی.....
۱۳۱.....	فصل ۹: کاربردها در نظریه، پژوهش و سازمان‌ها.....
۱۴۵.....	منابع.....
۱۴۹.....	واژه‌نامه انگلیسی به فارسی.....
۱۵۱.....	واژه‌نامه فارسی به انگلیسی.....

فصل ۱

مقدمه‌ای بر تفکر سیستمی

من اغلب دوره آموزشی نظریه سیستم‌های خود را با یک بازی آغاز می‌کنم که دستورالعمل آن از این قرار است: «عنوان این بازی نشان‌دهنده قوانین آن است. نام آن حروف و الگوها است، نه کلمات و مفاهیم.»

سپس مثال‌های زیر را مطرح می‌کنم و از شاگردان کلاس می‌خواهم تا مثال‌های خود را ارائه دهند.

توله‌سگ‌ها و بچه‌گره‌ها، نه سگ‌ها و گره‌ها.

تابستان و پاییز، نه بهار و زمستان.

نخ و پشم، نه ابریشم و نایلون

مامان و بابا، نه مادر بزرگ و پدر بزرگ.

معمولاً حداقل چند نفر از آنها با این بازی آشنا هستند و بلافاصله به مواردی اشاره می‌کنند:

آبجو، پیتزا، و پنیر، نه شراب، نان، و شکلات.

فوتبال آمریکایی و فوتبال، نه اسکیت و اسنوبورد.

سپس قدری تغییر در آن ایجاد کرده و به مثال‌های متفاوتی اشاره می‌کنم: اتاق خواب، نه سوارکار؛ جارو، نه استیک. و در نهایت سعی می‌کنم کمی ساده‌تر منظورم را بیان کنم: دویدن، نه دو؛ جهیدن نه امید داشتن.

گاهی اوقات، یکی از شاگردان باهوش به اشتباه حدسی می‌زند («شنا کردن نه اسکیت»؛ که در واقع هر دوی آنها درست هستند!)، اما معمولاً شاگردانی که هنوز متوجه بازی نشده‌اند با حالتی سردرگم در جای خود می‌نشینند تا قوانین را برایشان توضیح دهم. شاید تماشای کلمات بر روی کاغذ به شما کمک کرده باشد تا به الگوی موجود پی ببرید و بسیاری از افراد وقتی الگو برایشان مشخص می‌شود، می‌گویند «آهان» و نکته اصلی را درمی‌یابند.

این بازی کلمات حروف متوالی تکراری را در بر می‌گیرد و کلماتی که این‌گونه نباشند را شامل نمی‌شود.

این بازی به طرز فریبنده‌ای ساده است و شرکت در بازی نگاه جالبی به شناخت انسان ارائه می‌دهد. درحالی‌که دستورالعمل‌ها به روشنی بیان می‌کنند که کلمات و مفاهیم فاقد هرگونه اهمیتی هستند، شاگردان همواره به این اشاره دارند که نمی‌توانند از جست‌وجوی ایده‌هایی نظام‌بخش به فهرست کلمات خودداری کنند. من مثال‌ها را با کلمات دارای ارتباط مفهومی شروع می‌کنم و اغلب افراد بلافاصله به این سطح از تحلیل منتقل می‌شوند. این بازی به نقاط قوت و ضعف موجود در شیوه ما برای سازماندهی اطلاعات اشاره دارد.

من همچنان دوست دارم دوره خود را با این بازی شروع کنم زیرا که تحول ذهنی تجربه‌شده توسط اکثر شاگردان، استعاره‌ای از تجربه من از فراگیری نظریه سیستم‌ها است. نظریه سیستم‌ها نوعی بینش مفهومی جامع و فراگیر در اختیارم قرار داده است و به من در اصلاح بسیاری از مفروضات اشتباه گنجانده شده در اندیشه‌ام یا سنت علمی جاری کمک نموده است. درحالی‌که تفکر سیستمی برآمده از سنت‌های علمی غربی است، مفاهیم سیستمی از تحلیل خطی متمرکز بر جداسازی و تقلیل پدیده‌ها فراتر می‌روند. این تحول، ساده و در عین حال عمیق است.

من در مقام روان‌شناس به شیوه‌ای به‌نسبت معمول، یعنی از طریق کار با زوجین و خانواده‌ها، به مطالعه نظریه سیستم‌ها روی آوردم. در ابتدا به‌عنوان آموزگار در مقطع ابتدایی مشغول به کار شدم و در آن محیط، مهارت به‌کارگیری نظریات رفتاری برای مدیریت کلاس را کسب نمودم. درحالی‌که تدریس برای من حاوی مؤلفه‌های جالب‌توجه متعددی بود، از ناتوانی در کمک به شاگردان در مسائل هیجانی یا آموزشی دشوارتر احساس درماندگی می‌کردم. در این مقطع، به تحصیل در حوزه روان‌شناسی بالینی ادامه دادم. به‌ویژه به نظریات روان‌پویشی علاقه‌مند بودم، زیرا آنها مشکلات شاگردان پیشین من را به شیوه‌ای منحصربه‌فرد و معنادار توضیح می‌دادند و در نتیجه، جهان‌بینی رفتاری خود را با یک دیدگاه مبتنی بر روابط اشیا جایگزین نمودم. گذراندن دوره کارآموزی در یک مؤسسه روان‌کاوی به من کمک کرد تا در یک کلینیک خانواده‌درمانی آموزش تخصصی کسب کنم و در این شرایط لحظه درک اساسی من فرا رسید. به‌جای انتخاب بین نظریه‌های رفتاری یا روان‌پویشی، نظریه سیستم‌ها پیوندی بین این دیدگاه‌ها ارائه می‌کرد و شیوه تعامل آنها را مورد بررسی قرار می‌داد.

علاوه بر ارائه بنیانی برای چندین دیدگاه نظری، رویکرد سیستم‌ها تحول جالبی در فعالیت بالینی من پدید آورد. آشکارا به خاطر می‌آورم در حین فراگیری نظریه سیستم‌ها، با زوجی که در آستانه جدایی بودند مواجه شدم. این مورد از جنبه‌های مختلفی برای من پیچیده بود. مورین ۴۲ ساله و وینسنت ۴۴ ساله هر دو باهوش، تحصیلکرده، دوست‌داشتنی و اشخاصی موفق در شغل و متعهد نسبت به سه فرزند خود بودند. در هیچ‌یک از آنها خیانت، مصرف مواد، خشونت خانگی یا سایر دلایل مهم اختلافات زناشویی مشاهده نمی‌شد. بلکه مورین در زندگی زناشویی خود احساس تنهایی و نارضایتی می‌کرد و تصمیم گرفته بود تا از وینسنت تقاضا کند که جدا از هم زندگی کنند. وینسنت

از نارضایتی مورین گیج شده بود و دوستان مورین را که تعدادی از آنها به تازگی از همسران‌شان جدا شده بودند، مقصر می‌دانست. در حین بررسی این مشکل به چندین مسئله ددرساز پی بردم. وینسنت فرزند موفق والدینی مهاجر بود و به نظر می‌رسید که نامنی‌های عمیقی پشت اعتمادبه‌نفس ظاهری‌اش پنهان شده‌اند. مورین بیست سال پیش، پس از مرگ مادرش به سرعت به ازدواج تن داده بود و به نظر من، به دلیل تصمیم فرزند بزرگش مبنی بر ترک منزل، همان آندوه قدیمی دوباره به سراغش آمده بود، اما بر خلاف انتظارم، این توضیحات مجزا چندان مفید واقع نشدند و دانستم که مسائلی هستند که آنها را از قلم انداخته‌ام.

همان‌طور که با مورین و وینسنت در اتاق درمان نشسته بودم دریافتیم که درکنار شناخت فردی آنها، باید روند شکل‌گیری رابطه‌شان را نیز مورد بررسی قرار دهم. در سریال تلویزیونی مشهور^۱ CSI (بررسی صحنه جرم) دوربین اغلب به کاوش محل ارتکاب جرم می‌پردازد، درحالی‌که گاهی برای توجه به جزئیات بر روی مواردی زوم می‌کند و گاهی نیز از زاویه دیدی وسیع‌تر و فاصله‌ای دورتر موردی را نمایش می‌دهد. تغییر زاویه و تمرکز دوربین همواره بر شواهد مهمی تأکید دارد که در نگاه نخست به‌سادگی از قلم می‌افتند. نظارت مبتنی بر نظریه سیستم‌ها به من کمک کرد تا به همان طریقی که دوربین CSI به آنچه ماورای محدوده دید عادی است اشاره دارد، رابطه مورین و وینسنت را مورد «مشاهده» قرار دهم. ناگهان زندگی زناشویی آنها به شخصیتی حاضر در اتاق مبدل گشت و دریافتیم که بی‌توجهی به رابطه‌شان موجب ضعف و توسعه‌نیافتگی آن شده است. درحالی‌که با مورین و وینسنت رابطه‌ای شخصی برقرار کرده بودم توانستم در عین حال از غنای فضای بین آن دو نیز آگاه شوم. تصور اینکه رابطه آنها نیز به نوعی درمانجوی من بود بسیار الهام‌بخش به نظر می‌رسید.

البته این الهام‌بخشی به نجات یا پایان رابطه آنها اشاره‌ای نداشت. اما تمرکز بر ازدواجشان به‌عنوان یک سیستم امکان بررسی تعادل بین نیازهای فردی و ضروریات رابطه‌شان را میسر ساخت. من می‌توانستم با بزرگ‌نمایی تصویر این رابطه، جزئیات مهم نادیده گرفته‌شده توسط فرد مقابل را که هر یک حس می‌کردند مورد مشاهده قرار دهم و سپس با بازگرداندن تصویر به حالت قبل، از شیوه ارتباط این جزئیات با کل رابطه میان آن دو آگاه شوم. تغییر روند مکالمه به هر دوی آنها امکان داد تا از چگونگی روی برگرداندن از یکدیگر و تمرکز بر کار و خانواده بدون پروراندن رابطه زناشویی‌شان آگاه شوند. به علاوه، این آگاهی به آنها اجازه داد تا به طرق جدید و پرمعنایی در رابطه بین خود سرمایه‌گذاری کنند. مورین وینسنت را به گونه‌ای در فعالیت‌های خانوادگی جای داد که همسرش را قادر ساخت تا نسبت به چیزی فراتر از قابلیت کسب درآمد خود حس ارزشمندی داشته باشد و وینسنت نیز برخلاف گذشته برای همراهی همسرش در سینما و تئاتر وقت صرف نمود. آنها پس از افزایش سطح تعامل با یکدیگر صمیمی‌تر شدند و با به خاطر آوردن شور و محبت دوران ابتدایی

رابطه‌شان، درباره فعالیت‌های مشترک لذت‌بخشی که می‌توانستند پس از مستقل شدن فرزندانشان انجام دهند روی‌پزدازی می‌کردند.

من از مشاهده تغییراتی که در رابطه مورین و وینسنت پدید آمده بود شگفت‌زده شده بودم. با بررسی آنها به‌عنوان اشخاصی مجزا به این تصور دست یافتم که آشفتگی در زندگی زناشویی به وجود مسائل حل‌نشده‌ای در هر یک اشاره دارد. حالا می‌فهمم که یکی از خطرات تأکید بر مشکلات فردی این است که چنین تأکیدی می‌تواند قابلیت شفابخشی روابط را به حداقل برساند. نظریه سیستم‌ها به من نشان داد که با در نظر گرفتن آنها به‌صورت افراد مجزا، نکته‌ای اساسی را نادیده گرفته‌ام و تمرکز بر رابطه آن دو این نکته را به‌طور مجدد احیا نمود. اگرچه در برخی موارد روابط تحت بررسی من ترمیم و احیا نمی‌شدند، من دریافتم که توانایی شناخت افراد در زمینه روابطشان و کار کردن بر روی این روابط در کنار خود افراد، در فعالیت‌های بالینی‌ام نقش ارزشمندی ایفا نموده است.

دانش برگرفته از نظریه سیستم‌ها به کار من با افراد و نیز زوج‌ها و خانواده‌ها غنا بخشید و در حوزه‌های دیگری نیز مفید واقع شد. همکارانی که می‌دانند من نظریه سیستم‌ها را به‌کار می‌گیرم اغلب خود را در موقعیت‌هایی شبیه به تجربه من با مورین و وینسنت توصیف می‌کنند و احساس می‌کنند که نکته‌ای را نادیده گرفته‌اند و نظریه سیستم‌ها می‌تواند به آنها کمک کند. هنگامی که آنها درباره منابع نظریه سیستم‌ها سؤال می‌کنند پاسخ مشخصی ندارم. من معمولاً می‌توانم پرسش‌هایی درباره مورد تحت بررسی بپرسم و درباره کارکردهای مفید نظریه سیستم‌ها تصمیم بگیرم، اما در واقع منبعی که حاوی مروری بر مفاهیم سیستمی باشد وجود ندارد.

در این مقطع، من می‌توانم سه گزینه را به‌عنوان مرجعی برای نظریه سیستم‌ها معرفی کنم، و هیچ‌یک از آنها پاسخگوی تمامی نیازهای همکارانم نیست. در ابتدا، به یکی از منابع اصلی اعمال نظریه سیستم‌ها در حوزه روان‌شناسی اشاره می‌کنم تحت عنوان کاربردشناسی ارتباطات انسانی^۱ (واتزلوویک، باولاس و جکسون، ۱۹۶۷). این کتاب منبعی بی‌ظنیر برای بسیاری از مفاهیم اساسی نظریه سیستم‌ها محسوب می‌شود و این مفاهیم را به شیوه‌ای ماهرانه و ظریف در بستر علوم ریاضی و فیزیک مطرح می‌نماید. با وجود این، زبان به‌عاریت گرفته شده از علم فیزیک با این زمینه نامتناسب است و ترجمه آن در قالب اصول استانداردتر روان‌شناختی دشوار به‌نظر می‌رسد. من این کتاب را به اشخاص کنجکاو نسبت به این حوزه پیشنهاد می‌کنم اما برای درمانگران و دانشجویان چندان مفید نخواهد بود. گزینه دوم یکی از نمونه‌های کتاب‌های عمومی مرتبط با نظریه سیستم‌ها است که هدف آن مفید واقع شدن در انواع سیستم‌های انسانی است (هانسون، ۱۹۹۵؛ لازلو، ۱۹۷۲؛ وینبرگ، ۲۰۰۱). اگرچه این کتاب‌ها نیز مفاهیم سودمندی را مرور می‌کنند، اما اعمال‌پذیری آنها در حوزه عملی روان‌شناسی محدود است.

سومین گزینه نمونه‌هایی از کتاب‌های برجسته خانواده‌درمانی موجود در بازار هستند که مروری بر مفاهیم کلی سیستم‌ها و نیز جزئیات کاربردهای آنها در شیوه‌های مختلف خانواده‌درمانی ارائه می‌کنند (نیکولاس، ۲۰۱۰؛ نیکولاس و شوارتز، ۲۰۰۱). این کتاب‌ها حاوی بررسی بی‌نظیری از تاریخچه خانواده‌درمانی و کاربرد معاصر آن هستند، اما درمانگران غیرمرتبط با فعالیت‌های خانوادگی بهره‌چندانی از آنها نخواهند برد. درنهایت، می‌توان به اثری برجسته دربارهٔ اعمال مفاهیم سیستم‌های خانوادگی در درمان افراد اشاره کرد که از اکثر اطلاعات موجود در کتب خانواده‌درمانی بهره برده است (واچل و واچل، ۱۹۸۶). اما در آثار موجود، کتابی که با به‌کارگیری زبانی روشن و روان و مثال‌های بالینی به مضامین گستردهٔ نظریهٔ سیستم‌ها در روان‌شناسی پرداخته باشد به چشم نمی‌خورد.

یکی از دغدغه‌های همیشگی من فقدان مرجعی برای سایر سیستم‌ها در روان‌شناسی بوده است، یعنی ادغام نظریهٔ سیستم‌ها و رویکردهای خانواده‌درمانی. خیلی رایج است که از دانشجویی بشنوم، «نظریهٔ سیستم‌ها بسیار جالب به نظر می‌رسد اما احتمالاً نمی‌توانم آن را به‌کار ببرم، چون نمی‌خواهم با خانواده‌ها کار کنم». چنین دانشجوی بدشناسی ممکن است با سخنان تند من دربارهٔ ارتباط نظریهٔ سیستم‌ها نه تنها با حوزهٔ خانواده بلکه با تمامی حوزه‌های روان‌شناسی مواجه گردد. درحقیقت، واقعیت این است که بخش عمدهٔ کاربرد نظریهٔ سیستم‌ها در روان‌شناسی برگرفته از جنبش خانواده‌درمانی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بوده است و از این رو، سردرگمی موجود قابل درک به نظر می‌رسد. با وجود این، به نظر من این سردرگمی اعمال این مفاهیم را محدود ساخته و اهمیت نظریه را به حداقل می‌رساند. به‌ویژه، به‌دلیل کاربرد نظریهٔ سیستم‌ها در حوزهٔ کسب و کار و سایر رشته‌ها، استفاده از آن به‌عنوان معادلی برای خانواده‌درمانی غیرضروری پنداشته می‌شود (وی. ای. اندرسون، ۱۹۹۷؛ هیزن، ۱۹۹۸؛ سنج، ۱۹۹۰). من مفاهیم اولیهٔ نظریهٔ سیستم‌ها را پایه و اساس عملکرد خود می‌دانم و اعتقاد دارم که این مفاهیم کلیدی زمینه‌ای باثبات و مفید فراهم می‌آورند. به موازات افزایش استدلال‌ها مبنی بر ادغام خدمات روان‌شناختی با سیستم‌های درمانی و آموزشی، چنین به نظر می‌رسد که مفاهیم سیستم‌ها می‌توانند در قالب بنیانی سودمند برای بسیاری از مباحث به‌کار روند. ظاهراً زمان بازنگری اصول اولیهٔ دانش سیستم‌ها فرارسیده است و امید آن می‌رود که این کتاب بتواند پایه و اساسی برای به‌کارگیری انواع مختلف سیستم‌ها ایجاد نماید.

نظریهٔ سیستم‌ها چیست؟

نظریهٔ سیستم‌ها چیست؟ بسیاری از مفاهیم مورد بررسی در این کتاب در سایر حوزه‌های فلسفی و علمی شناخته شده هستند و توضیح داده شده‌اند. عبارت نظریهٔ سیستم‌ها از برخی جوانب نوعی نام‌گذاری اشتباه است، زیرا تعریف یا سنت واحدی را در قالب نظریه‌ای مجزا توصیف نمی‌کند. بلکه، نظریهٔ سیستم‌ها را می‌توان به‌صورت مجموعه‌ای از اصول همگرا دربارهٔ سازماندهی و عملکرد

سیستم‌ها تعریف نمود. در این چهارچوب، سیستم‌ها مجموعه‌های کامل معناداری هستند که به واسطه تعامل اجزای خود حفظ می‌شوند (لازلو، ۱۹۷۲). با استفاده از این تعریف کلی می‌توان سیستم‌ها را دربرگیرنده ارگانیزم‌ها، گروه‌های اجتماعی و حتی ماهیت‌های الکترونیکی برشمرد. اغلب مفاهیمی که درباره آنها بحث خواهیم کرد، برگرفته از آثار لودویگ ون برتالنفی هستند که زیست‌شناسی متولد سال ۱۹۰۱ در وین بود (برتالنفی، ۱۹۶۸؛ دیویدسون، ۱۹۸۳). بحث بسیار سودمندی درباره آثار برتالنفی در بیوگرافی تهیه شده توسط یکی از شاگردانش به نام مارک دیویدسون ارائه شده است که به گونه‌ای متقاعدکننده به شیوه پیشرفت نظریه سیستم‌ها در دهه اخیر اشاره دارد. همان‌گونه که در فصل بعد اشاره خواهد شد، برتالنفی با تلاش برای بررسی پدیده‌های زیست‌شناختی به طریقی جامع و روشمند، به اختلافات علمی دوره خود واکنش نشان داده است. خلاصه‌ای از آثار سال ۱۹۶۸ برتالنفی تحت عنوان *نظریه سیستمی عمومی*^۱ به انگلیسی ترجمه شد، اما همان‌گونه که اروین لازلو (۱۹۷۲) از نظریه پردازان حوزه سیستم‌ها عنوان می‌کند، *آموزه‌های سیستم‌های عمومی*^۲ ترجمه دقیق‌تری برای آن است. برتالنفی به جای سعی در ایجاد نظریه‌ای جدید، اصول کلی قابل‌استفاده در رشته‌های مختلف را با هدف پیشبرد پژوهش علمی تبیین نمود. او امیدوار بود نوعی فرادیدگاه ایجاد کند که امکان توسعه زبانی مشترک را برای حوزه‌های مختلف مطالعاتی فراهم آورد.

با ادغام اصول سیستم‌ها در قالب طیفی از پارادایم‌های علمی، بسیاری از امیدهای برتالنفی تحقق یافتند. به موازات پژوهش‌های برتالنفی در زیست‌شناسی، آثار نوربرت وینر (۱۹۴۸) نیز به ایده‌های سیستمی پرداخته‌اند و به بنیانی برای هوش مصنوعی مبدل گشته‌اند. جنبش به‌کارگیری نظریه سیستم‌ها با بهره‌گیری از ایده‌های بنیادین برتالنفی و وینر به‌منظور پیشبرد مطالعات میان‌رشته‌ای، در طول جنگ جهانی دوم و پس از آن آغاز شد و توسعه یافت. این جنبش در چندین کنفرانس و جلسه ملی مطرح شد که مهم‌ترین آنها کنفرانس‌های ملی برگزار شده بین سال‌های ۱۹۴۶ و ۱۹۵۳ بودند (هیمز، ۱۹۹۱). فهرست این کنفرانس‌ها به‌طور عمده به اشخاص پرداخته است که با نوربرت وینر آغاز می‌شود و افرادی از قبیل کرت لوین روان‌شناس و گرگوری بیتسون و مارگارت مید انسان‌شناس را شامل می‌شود. آگاهی دقیق از آنچه در این کنفرانس‌ها رخ داده است و تأثیر آنها بر مطالعات علمی متعاقب دشوار به‌نظر می‌رسد، زیرا هیچ اشاره مکتوبی به چندین کنفرانس نخست نشده است. اطلاع از فهرست افراد حاضر و غایب، امکان ارزیابی فرایند به‌اشتراک‌گذاری ایده‌ها را در این سطح افزایش می‌دهد. با وجود این، روشن است که ایده‌های سیستم‌ها در حال حاضر در حوزه‌های کسب و کار، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و ریاضیات بسیار تأثیرگذار هستند (دیویدسون، ۱۹۸۳). کارکرد خاص ایده‌های سیستم‌ها در هر یک از این حوزه‌ها منحصر به فرد است، اما مفاهیم پایه به هم شباهت دارند.

در هر حوزه، رویکرد سیستم‌ها بر مد نظر قرار دادن مسائل در زمینه و بافت خودشان، توجه به ایجاد و تداوم مسائل به موجب تعاملات، و بررسی شیوه ثابت ماندن یا تغییر الگوها تأکید می‌ورزد.

همان‌گونه که در فصل‌های بعد خواهیم دید، ریشه‌های نظریه سیستم‌ها در روان‌شناسی در سه حوزه اصلی قرار دارند (نیکولاس و شوارتز، ۲۰۰۱). نخست، گرگوری بیتسون مطالعه آسیب‌شناسی روانی را از دیدگاهی مبتنی بر نظریه سیستم‌ها آغاز نمود. در سال ۱۹۵۴، بیتسون در پالو آلتوی کالیفرنیا به روان‌پزشکی به نام دون جکسون ملحق شد تا خانواده‌های افراد مبتلا به اسکیزوفرنی را مورد بررسی قرار دهند. آنها تا سال ۱۹۵۹ مؤسسه پژوهش‌های روان‌شناختی را بنیان نهاده بودند و پاول واتسلاویک و جان ویکلند روان‌شناس و سایر پیشروان خانواده‌درمانی از جمله جی هیلی و ویرجینیا ستیر نیز به آنان پیوسته بودند. دوماً، موری بوئن در سال ۱۹۴۶ در کلینیک مینگر کودکان مبتلا به اسکیزوفرنی و مادران آنها را مطالعه نمود و تا نیمه دهه ۱۹۵۰، مطالعات خود را به بررسی گروه‌های وسیعی از خانواده‌ها گسترش داد (بوئن، ۱۹۸۵). او ابتدا در بنیاد ملی سلامت و سپس در دانشگاه جرج تاون، مفاهیم سیستم‌ها را برای درک شیوه تأثیر خانواده گسترده بر آسیب‌شناسی روانی افراد مورد استفاده قرار داد. بخش سومی از مطالعات سیستم‌ها در دهه ۱۹۵۰ رخ داد، هنگامی که ناتان اکرم (۱۹۶۶) تعاریف روان‌پوشی سنتی از مسائل ارتباطی را در کلینیک سلامت روانی در نیویورک توسعه بخشید. تمامی این پژوهشگران بر ابعاد مختلفی از نظریه سیستم‌ها تمرکز داشتند، اما همگی آنها با تغییر بررسی فردی و خطی، مسائل زمینه و علیت چرخشی را مدنظر قرار می‌دادند، که در فصل‌های بعد به این مسئله خواهیم پرداخت.

بسیاری بر این باورند که ایام باشکوه خانواده‌درمانی به دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ بازمی‌گردد. به‌طور قطع در این دوران شور و هیجان فراوانی در رابطه با خانواده‌درمانی وجود داشت و اغلب افراد دخیل در این حوزه چنین حس می‌کردند که در نهایت پاسخ غایی مشکلات روان‌شناختی کشف شده است. امروز ایده‌آلیسم جنبش خانواده‌درمانی عجیب به نظر می‌رسد، زیرا ما به فهم بیشتری از ماهیت مسائل انسانی که گاهی غیرقابل درک هستند دست یافته‌ایم. ما اکنون از عوامل ژنتیکی و بیولوژیکی مؤثر بر رفتار انسان آگاهی بیشتری داریم و تصویر واقع‌گرایانه‌تری از دشواری غلبه بر چالش‌هایی از قبیل خشونت و تروما در ذهنمان شکل گرفته است. درحالی‌که خانواده‌درمانی و زوج‌درمانی هنوز از رواج بسیاری برخوردار هستند، پیچیدگی‌های مرتبط با ارائه این نوع از خدمات روشن‌تر شده‌اند. در عین حال، بسیاری از مفاهیم سیستم‌ها در سایر مدل‌های درمان گنجانده شده‌اند. در حال حاضر، ایده‌های زمینه، فرهنگ و تأثیر دوجانبه تقریباً بخشی از تمامی نظریات روان‌شناختی محسوب می‌شوند، هرچند چنین رویکردهایی ممکن است به‌طور مستقیم مایه اعتبار این مفاهیم نظریه سیستم‌ها نباشند. گذراندن یک روز بدون اشاره به یکی از مفاهیم عمده نظریه سیستم‌های مورد بحث ما برای هر روان‌شناسی غیرممکن به نظر می‌رسد.

امید آن می‌رود که هر فصل، که در مدل آن یک مفهوم مرکزی برجسته می‌شود و به یک کارکرد نظری عمده پیوند می‌خورد، بتواند به نوعی بیانگر اهمیت ایده سودمندی نظریه سیستم‌ها باشد. من هر مفهوم را به گونه‌ای مرتبط با سایر ایده‌های علمی ارائه نموده‌ام و امیدوارم که مخاطب نظریه را هم از چشم‌اندازی گسترده و هم ریزبینانه و دقیق مورد تفکر قرار دهد. یکی از مزایای اصلی نظریه سیستم‌ها این است که امکان اتخاذ یک فرادیدگاه را میسر می‌سازد، و من به‌عنوان دانشمند و پژوهشگر معتقد هستم که زیر سؤال بردن مفروضات کلی یک ضرورت است. یکی از کتاب‌های مورد علاقه من در مقطع کارشناسی *ساختار انقلاب‌های علمی*^۱ (۱۹۷۰) اثر توماس کوهن است که به چگونگی رشد، تغییر و کنار گذاشته شدن دانش علمی در طول زمان اشاره دارد. به اعتقاد کوهن، علم، یا به گفته او «علم طبیعی»، با الگویی غالب هدایت می‌شود و شواهد علمی تنها در صورت تناسب با علم طبیعی پذیرفته می‌شوند، در غیر این صورت نادیده گرفته خواهند شد. وی این را نوعی انقلاب علمی می‌خواند و فرایندی که توصیف می‌نماید با تحول ناپیوسته‌ای که در فصل‌های بعد به آن اشاره خواهیم کرد دارای مطابقت است. مطالعه اثر کوهن به من کمک کرد به خاطر داشته باشم که روان‌شناس بودن بخشی از یک فرایند همواره در حال ظهور است و به‌عقیده من، نظریه سیستم‌ها را نیز می‌توان نوعی بنیان‌پویای در حال تکامل برای دانش برشمرد.

هفت مفهوم سیستمی

در اینجا به‌عنوان مقدمه اشاره‌ای به اصول گنجانده شده در این کتاب خواهم داشت و طرح کلی موجود را مشخص خواهم کرد. هر فصل این کتاب به گونه‌ای طراحی شده است که یکی از مفاهیم اصلی را به‌طور کامل پوشش دهد و سپس یک شیوه روان‌درمانی ارائه خواهد شد که به‌طور خاص با به‌کارگیری همان ایده در ارتباط است. البته هر یک از نظریات روان‌شناختی مورد بحث من حاوی بسیاری از مفاهیم مطرح شده هستند، از این رو، پیوند یک نظریه به یک ایده خاص تا حدی ساختگی و قراردادی است. به‌علاوه، بسیاری از رویکردهای روان‌درمانی مورد اشاره من برگرفته از سنت خانواده‌درمانی هستند و شاید نشانگر این باشند که خود من نیز به گونه‌ای در دام یکسان برشمردن نظریه سیستم‌ها و خانواده‌درمانی گرفتار شده‌ام. اما امید من این است که با جابه‌جایی مستمر بین یک مفهوم کلی و یک کارکرد نظری خاص، بتوانم هم به ارتباط و هم به سودمندی مفاهیم کلی برای انواع مختلف سیستم‌ها اشاره داشته‌ام. همچنین امیدوارم که بحث و استدلال درباره نظریه و تکنیک موجب حیات بخشی به مفاهیم شود. من دریافتم که ایده‌های سیستمی مورد بحث ما، اساسی و جامع هستند و بهترین راه درک عمیق‌تر هر ایده، اعمال آن به روش‌های مختلف است. من گاهی اصطلاحات *درمانجو* و *بیمار* را به‌جای یکدیگر مورد استفاده قرار می‌دهم، زیرا هر کدام در چهارچوب ایده‌های مطرح شده